

ادب عربی، سال ۱۰، شماره ۲

پاییز و زمستان ۱۳۹۷

ریخت‌شناسی روایات قرآنی در کشف کارکردهای معنایی و اجتماعی تحلیل موردی روایت موسی و سامری

ابراهیم فلاح*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری

سجاد شفیع پور

دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم

(از ص ۲۷۱ تا ۲۹۰)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۶

چکیده

در این پژوهش، ریخت‌شناسی روایت موسی^(ع) و سامری در دو کلان‌سطح داستان و کلام در چهارچوب نظریهٔ سیمور چتمن و واکاوی لایه‌های سطحی و بالایی روایت همچون رویدادها، زمینهٔ داستان، شخصیت‌ها، نحوهٔ انتخاب واژگان و ساختار جملات، محور وقوع و محور نقل، کانونی‌سازی و زاویهٔ دید در جهت دستیابی به سطوح عمیق معنایی روایت و کارکرد این روایت با رویکرد در زمانی در بخش‌های فرهنگی و اجتماعی جامعهٔ عصر نزول و سایر جوامع پسینی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. این جستار در پی آن است تا به بررسی روایت موسی و سامری بر اساس دیدگاه‌های نشانه‌شناسی روایت پرداخته و ضمن بیان شیوه‌ای جامع در تحلیل روایات قرآنی جهت دستیابی به لایه‌های عمیق معنایی، نقش روایت موسی^(ع) و سامری را به مثابهٔ گفتمان در کارکرد اجتماعی و فرهنگی با رویکرد در زمانی تبیین نماید. نتایج به‌دست آمده از تحلیلی لایه‌های سطحی و بالایی روایت و ارتباط آن با لایه‌های معنایی نشان خواهد داد که روایت موسی^(ع) و سامری جنبه‌ای اجتماعی دارد و هدف از نقل آن نجات جوامع دینی از خطر انحراف از گفتمان خداپرستی است و همچنین این روایت پایه‌ریزی شده بر دو محور متضاد، در محور در زمانی کارکردی انقباضی در مقابل گفتمان حاکم زمان نقل را دنبال می‌کند.

واژه‌های کلیدی: روایت، ریخت‌شناسی، معنا، اجتماع، موسی، سامری.

۱. مقدمه

امروزه روایت‌ها صرفاً جنبه زیبایی‌شناختی ندارند، بلکه نشانه‌هایی برای انتقال سطوح مختلف معنایی به سطح جامعه هستند. ریخت‌شناسی روایت با رویکرد معنایی می‌تواند زمینه برای نفوذ به لایه‌های عمیق معنایی و کشف گفتمان حاکم در سطح روایت را فراهم سازد. در این میان قرآن کریم به عنوان معجزه‌ای از جنس کلام، از روایات گوناگونی در خلال انتقال پیام خود بهره جسته است. تحلیل روایات قرآن در دو سطح داستان و کلام بر اساس نظریه سیمور چتمن و سپس کشف لایه‌های عمقی معنا و تحلیل در زمانی می‌تواند زمینه را برای فهم کارکرد اجتماعی روایات فراهم سازد.

روایت در لغت به معنای نقل کردن حدیث یا سخن از کسی (معین، ۱۳۸۱: ۱۶۸۲/۲) و در اصطلاح عبارت است از زنجیره‌ای از رخدادها که در زمان و مکان واقع شده‌است (لوته، ۱۳۸۸: ۹). روایت را نوعی بازنمایی نیز دانسته‌اند؛ یعنی کسی رویدادی را بازگو می‌کند (یوسف‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۸). می‌توان گفت که یک روایت دارای دو جنبه است؛ اول زنجیره‌ای از رخدادها و دیگری بازنمایی رویدادها توسط راوی. سیمور چتمن از تئورسین‌های جدید روایت‌شناسی برای مطالعه ارتباط میان آنچه بیان می‌گردد و چگونگی بیان آن چیز، از یک مدل دو سطحی استفاده می‌کند. چتمن به ترتیب آن‌ها را داستان و گفتمان (کلام) می‌نامد. عناصر داستان آن اجزایی است که گفته می‌شود محتوا را تشکیل می‌دهد و گفتمان، چگونگی بازگو کردن داستان یا بیان است (بعقوبی، ۱۳۹۱: ۲۹۶).

روایت‌شناسی (*Narratology*) به عنوان بزرگترین ارمغان ساختارگرایی، یکی از مهمترین حوزه‌های نظریه ادبی مدرن محسوب می‌شود. اولین نظریه‌های مربوط به روایت در قرن نوزدهم میلادی، در مکتب فرمالسیم روسی از سوی ولادیمیر پراپ (*Vladimir Propp*) با رویکرد مبتنی بر ریخت‌شناسی بر روی قصه‌های پریان روسی آغاز گردید (احمدی، ۱۳۷۲: ۱۴۴/۱).

ریخت‌شناسی (*Morphology*)، رویکردی در حوزه مطالعات ادبی بود که نخستین بار پراپ آن را در حوزه تحلیل روایات مطرح نمود. پراپ آثار فولکوریک را بر پایه قواعد صوری آن‌ها طبقه‌بندی کرد و از همین رو مطالعات خویش را ریخت‌شناسی نامید و آن را به معنی تصیف حکایت‌ها بر پایه واحدهای تشکیل دهنده‌شان و مناسبات این واحدها با یکدیگر و با کل حکایت به کار برد (انوشه، ۱۳۸۱: ۷۳۵). پژوهشگران پیش از پراپ، قصه‌ها را بر مبنای موضوع یا درون مایه طبقه‌بندی می‌کردند (مارتین، ۱۳۸۲: ۶۵). از این

رو می‌توان ادعا کرد که پراپ، اولین نظریه‌پرداز است که تحلیل ساختاری قصه را به طور اساسی آغاز کرده است.

پراپ در کتاب ریخت‌شناسی قصه‌های پریان به توصیف قصه‌های جن و پری روسی، بر اساس اجزای سازنده آن پرداخت. وی در مورد ریخت‌شناسی معتقد است: «ریخت‌شناسی به معنای مطالعه‌ی صور و شکل‌هاست و منظور از آن در گیاه‌شناسی، مطالعه‌ی اجزای تشکیل‌دهنده‌ی گیاه و مناسبات آن‌ها با هم و با خود گیاه یا به بیان دیگر مطالعه‌ی ساختار گیاه است. صور و اشکال قصه را نیز می‌شود با همان دقتی مطالعه کرد که در خور هر یک از صورت‌بندی‌های آدمی است» (پراپ، ۱۳۶۸: ۱۱). پس از پراپ افرادی همچون بارت، گریماس، برمون، تودوروف، ژنت، چتمن و ... در گسترش آن نقش به‌سزایی داشتند. روایت‌شناسان تلاش عمده‌ای در جهت کشف دستور زبان روایت نمودند. به عقیده‌ی برخی نشانه‌شناسان، کشف ساختار روایی و عناصر کلی یک متن، اطلاعات ما را از آن گسترش می‌دهد و زمینه را برای استنتاج‌های جدید از آن فراهم می‌آورد (قائمی‌نیا، ۱۳۸۹: ۳۸۶). به هر صورت قرآن کریم نیز به عنوان قسمی از معماری سخن شامل بخش‌هایی است با جنبه‌ی روایی، که ظرفیت گسترده‌ی روایی- ادبی برای پژوهش‌های روایت‌شناسی را دارند. در این میان داستان موسی^ع و سامری یکی از همین بخش‌های روایی است.

روایت موسی^ع و سامری در چهار سوره از قرآن کریم مطرح شده است که حکایت از اهمیت این روایت دارد. اشاراتی به این روایت در سوره‌های بقره (آیات ۵۱ الی ۵۴ و آیات ۹۲ و ۹۳)، سوره‌ی نساء (آیه ۱۵۳)، سوره‌ی اعراف (آیات ۱۴۷ و ۱۴۸)، و نهایتاً سوره‌ی طه آیات (۸۴ الی ۹۷) را می‌توان یافت. در این میان تنها این روایت در سوره‌ی طه به طور مفصل مطرح گردیده و در سایر آیات تنها اشاره‌ای گذرا به آن شده است.

روایت موسی^ع و سامری برشی کوتاه ولی بسیار مهم از زندگی پرماجرایی حضرت موسی^ع با قوم بنی‌اسرائیل است. روایتی پر اهمیت که نقطه‌ی اوجی برای بنی‌اسرائیل و سرنوشت آن‌ها محسوب می‌شود. این روایت آزمونی است برای بنی‌اسرائیل که شکست در آن و یا موفقیت در آن سرنوشت بنی‌اسرائیل را رقم خواهد زد. علاوه بر آن روایت سرشار از جنبه‌های زیبایی‌شناختی و نشانه‌شناختی است که با تحلیل آن‌ها می‌توان الگویی برای کارکرد اجتماعی در جوامع امروز به دست آورد.

در این نگاهت به دلیل محدودیت زمینه و حجم نگارشی، فقط برش روایت در سوره طه که بیان مفصل داستان است مورد توجه و تحلیل قرار می‌گیرد. قرآن کریم به عنوان معجزه‌ای از جنس کلام با رویکرد هدایتی از شیوه‌های گوناگون سخن در راستای انتقال پیام به مخاطبان خود و مصداق‌سازی پیام‌ها در عصر نزول و عصرهای بعدی بهره جسته است. یکی از این شیوه‌ها، روایت‌هایی است که قرآن در خلال سوره خود از آن‌ها استفاده نموده است. از آنجا که هدف اصلی قرآن انتقال پیام در راستای هدایت بشر است پس نمی‌توان مدعی شد که روایات در قرآن تنها کارکرد زیبایی‌شناختی و هنری دارند. بر همین اساس، لزوم نشانه‌شناختی روایات قرآن اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. با این وجود مسئله‌ای که در اینجا خودنمایی می‌کند اسلوب تحلیل روایات قرآنی برای دستیابی به مفاهیم خرد و کلان و نشانه‌شناسی روایت‌ها به مثابه گفتمان در کاربست جامعه است.

امروزه پیدایش نظریات جدید و مختلفی در حیطه روایت‌شناسی، زمینه را برای تحلیل روایت فراهم نموده است؛ اما باید دید این نظریات چه مقدار می‌توانند در دستیابی به معنای عمیق و نهفته و کارکرد روایات در جامعه سودمند باشند.

این پژوهش بر آن است تا با بهره‌گیری، تلفیق و همخوان‌سازی نظریات برخی روایت‌شناسان در راستای اهداف قرآن، مدلی را در تحلیل روایات قرآن و به صورت موردی روایت موسی^(ع) و سامری در جهت کشف لایه‌های عمیق معنایی و کارکرد اجتماعی آن‌ها بیان دارد. بنابراین مهم‌ترین سؤالاتی که این پژوهش در راستای پاسخ‌گویی به آن‌هاست عبارت‌اند از:

۱. چگونه می‌توان با تحلیل سطوح بالایی روایات به سطوح عمیق و معنایی دست یافت؟
۲. کارکرد روایات قرآن خصوصاً روایت سامری با رویکرد در زمانی در بخش‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه عصر نزول و سایر جوامع پسینی چیست؟

همان‌طور که بیان شد پیشینه تحلیل روایت به شکل مدرن از قرن نوزدهم آغاز گردید. در زبان فارسی روایت‌های بسیاری به این شیوه مورد تحلیل قرار گرفته‌اند اما این شکل از تحلیل در رابطه با روایات قرآن کمتر مورد توجه بوده است. هر چند آنچه که هم مورد توجه بوده بیشتر جنبه‌های زیبایی‌شناختی روایات قرآن بوده است. با این وجود می‌توان در باب تحلیل روایات قرآن به کتبی همچون سطوح روایت در قصه‌های قرآن اثر غلامرضا یوسف زاده (۱۳۹۲)، بیولوژی نص در فصلی تحت عنوان ساختار روایی

نص اثر علیرضا قائمی‌نیا (۱۳۸۹) و مقالاتی همچون «تحلیل کانون روایت در روایت یوسف در قرآن بر اساس نظریه ژنت» نگارش زهرا رجبی (۱۳۹۲)، «حسن القصص: رویکرد روایت‌شناختی به قصص قرآن» نگاشت ابوالفضل حری (۱۳۸۷) و «ریخت‌شناسی قصه حضرت یوسف در ترجمه تفسیر طبری» از مرتضی حیدری (۱۳۹۴) اشاره نمود؛ اما به هر صورت ارائه شیوه‌ای جامع برای تحلیل روایات قرآن و حرکت از لایه‌های سطحی به سمت لایه‌های عمیق معنایی، نشانه‌شناختی مفاهیم در روایت و کارکرد در زمانی آن در بعد اجتماعی و فرهنگی خصوصاً در داستان موسی و سامری، امری است که هنوز مغفول واقع شده است.

۲. شمای کلی روایت موسی^(ع) و سامری

در داستان سامری فرازی مهم از زندگی حضرت موسی^(ع) و بنی‌اسرائیل مطرح شده و آن مربوط به رفتن حضرت موسی^(ع) به اتفاق نمایندگان بنی‌اسرائیل به میعادگاه طور و سپس گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل در غیاب آن‌ها است.

موسی^(ع) برای گرفتن احکام تورات باید به کوه طور برود، و گروهی از بنی‌اسرائیل نیز او را در این مسیر همراهی کنند تا حقایق تازه‌ای درباره خداشناسی و وحی در این سفر برای آنها آشکار گردد. ولی از آنجا که حضرت موسی^(ع) برای کسب رضایت پروردگار، با سرعت این راه را پیمود و قبل از دیگران تنها به میعادگاه پروردگار رسید، در اینجا وحی بر او نازل شد «و ما أعجلک عن قومک یا موسی» (طه: ۸۳) «ای موسی چه چیز سبب شد که پیش از قومت به اینجا بیایی و در این راه عجله کنی؟». و موسی عرض کرد: «قال لهم أولاء علی أثري و عجلت إلیک رب لیرضی» (طه: ۸۴). «پروردگارا، آنها به دنبال من‌اند، و من برای رسیدن به میعادگاه و محضر وحی تو، شتاب کردم تا از من خشنود شوی».

در غیاب موسی و بزرگان قوم، شخصی به نام سامری با ساخت گوساله‌ای از زیورآلاتی که از فرعونیان مصر به همراه داشتند و صدایی شبیه گوساله داشت، زمینه ایجاد حرکتی انحرافی در قوم بنی‌اسرائیل می‌شود. این امر به موسی اطلاع داده می‌شود که ما قوم تو را آزمودیم و آن‌ها در غیاب تو منحرف شدند. موسی از کوه طور به میان قوم باز می‌گردد و ضمن توبیخ قوم، سامری را نیز مجازات می‌کند و بساط انحراف را جمع می‌نماید (طه: ۸۵-۹۷).

۳. سطح داستانی روایت

همان طور که بیان شد بر اساس نظریه چتمن یک روایت را می‌توان به دو سطح داستان و گفتمان (کلام) تقسیم‌بندی نمود. سطح داستانی روایت در حقیقت همان بن‌مایه داستان است. ماده خامی که توسط راوی شکل به خود می‌گیرد. داستان به ترتیب زمانی موقعیت‌ها، رویدادها و شخصیت‌هایی اشاره دارد که بر اساس سرخ‌هایی که در متن روایی وجود دارد می‌تواند بازسازی شود. تحلیل سطح داستانی روایت می‌تواند این کمک را به مفسر بکند که تغییراتی را که راوی در بن‌مایه داستان برای دست‌یابی به معنای مورد نظر خود در سطح کلام ایجاد کرده که به عبارتی همان ایدئولوژی پنهان راوی است را کشف و بازسازی نماید.

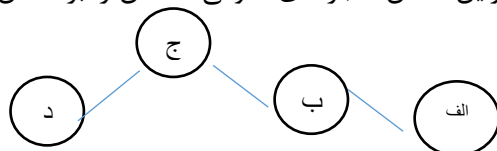
روایت در سطح داستان شامل رویدادها، شخصیت‌ها، زمینه و روابط بین این سه عنصر است، اما روایت در سطح کلام شامل پرداخت هنری داستان از طریق سرعت گزارش رویدادها، موقعیت راوی نسبت به چگونگی نمایش رویدادها و ویژگی و رفتار شخصیت‌ها می‌باشد (تولان، ۱۳۸۶، ۲۴-۳۰). تلفیق داستان و کلام سطحی را می‌سازد که خواننده با آن ارتباط دارد و نمود اصلی روایت است. جهت تحلیل روایت می‌توان با ایجاد برش‌های افقی و عمودی در سطح و عمق متن، ابتدا از طریق تجرید مؤلفه‌های متنی از یکدیگر و سپس با بررسی ساختارهای خرد و کلان از لایه‌های مختلف متنی و فرامتنی در یک رابطه متقابل و هم‌زمان، معانی کلان روایت را تعیین نمود و سپس آن را در یک رابطه در زمانی در زمان نقل مورد تحلیل قرار داد. بر همین اساس در ادامه به تحلیل ساختار روایت بر اساس موارد مطرح شده پرداخته خواهد شد.

۳-۱. رویدادها

رویدادها طرح داستانی را شکل می‌دهند. به اعتبار تعریفی که تودوروف به دست روایت‌شناسان داده، داستان را می‌توان دست کم دو رویداد پیاپی دانست که وضعیت عینی یا ذهنی را در بازه‌ای از زمان به وضعیتی دیگر تبدیل می‌کند. وی معتقد است چپستی داستان گذار از یک حالت تعادل یا عدم تعادل به حالت مشابه است (تودوروف، ۱۳۸۸: ۱۲۱). بنابراین، روایت باز نمود ماجرای است که از حالتی شکل می‌گیرد در بستر زمان حالتی متغیر می‌یابد که خود محصول رویدادهای پیشین است. رویدادهای متوالی و متداعی یک روایت با قرار گرفتن در دو محور جانشینی و هم‌نشینی خط سیر یک روایت را شکل می‌دهند که با برش و تجزیه آن‌ها می‌توان به این جریان کلی دست

یافت. در این میان باید به دو سیر رویدادی توجه نمود. دسته اول رویدادهایی هستند که هسته اصلی داستان را شکل می‌دهند و حذف آن‌ها جریان روایت را مختل می‌نماید و دسته دوم رویدادهای وابسته‌ای هستند که حواشی مسیر روایت را می‌آرایند. در داستان موسی و سامری می‌توان ۱۱ رویداد متوالی را ذکر نمود که توالی رویداد آن‌ها به این ترتیب می‌باشد: ۱. غیبت موسی در قوم خود و شروع ماجرای داستان، ۲. استفاده سامری از غیبت موسی و ساخت گوساله‌ای از زیورآلات فرعونیان و استفاده از ترفندی برای به صدا در آمدن گوساله و تولید صدایی شبیه صدای گوساله و گمراهی قوم، ۳. هدایت قوم توسط هارون و عدم پذیرش آن توسط قوم، ۴. اطلاع به موسی از آزمایش قوم و فتنه‌انگیزی سامری در قوم، ۵. بازگشت موسی از کوه طور و صحبت با قوم و توبیخ آن‌ها، ۶. پاسخ قوم به موسی و مقصر دانستن سامری در این ماجرا، ۷. پاسخ موسی به قوم و ارائه دلیل برای اشتباه بودن این کار، ۸. صحبت موسی با برادر خود، ۹. پاسخ هارون به موسی و بیان علت جلوگیری نکردن هارون از این عمل، ۱۰. صحبت موسی و سامری و بیان علت این امر از سامری، ۱۱. مجازات سامری و سوزاندن گوساله ساخته شده توسط وی و پایان یافتن فتنه.

شروع در این داستان با حالت بحران شکل می‌گیرد (الف) و این حالت بحران نبود موسی^ع در میان قوم خود است. در این میان سامری از این حالت استفاده می‌کند و گوساله‌ای می‌سازد (ب). سپس داستان به اوج خود می‌رسد و آن انحراف کل قوم توسط سامری است (ج)؛ اما در نهایت با بازگشت موسی به قوم خود حالت تعادل در داستان مجدداً شکل می‌گیرد (د). براین اساس ماجراهای متوالی داستان را بر اساس نمودار زیر می‌توان به تصویر کشید:

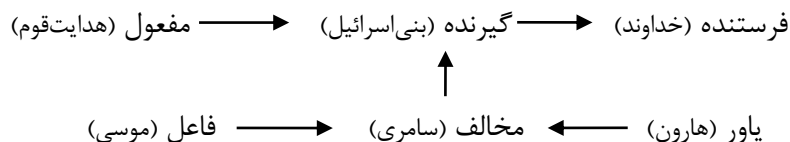


۲-۳. شخصیت‌ها

یکی از عوامل شکل‌گیری روایت که نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری بن‌مایه داستان دارد، شخصیت‌ها و کنش‌گرهای روایت هستند. هر روایت ممکن است چیدمانی از کنش‌گرها را داشته باشد، اما آنچه که می‌تواند امری ثابت باشد، وجود کنش‌گرها در دو دسته محوری و تابعی است. در هر روایتی ممکن است که فاعلی وجود داشته باشد که به دنبال هدفی قرار گیرد و در برابر این فاعل مخالفی قرار گیرد. گریماس (A. Greimas) معتقد است که در یک داستان شش عامل ثابت وجود دارد که دو به دو باهم در

تقابل‌اند. آن‌ها عبارتند از: فاعل در مقابل مفعول، فرستنده مقابل گیرنده، یاور مقابل مخالف. مراد از مفعول در دیدگاه گرماس، هدف و غایتی است که فاعل در اشتیاق آن است. شخصیت یاور، قهرمان را در جهت دستیابی به متعلق اشتیاق کمک می‌کند. در مقابل، مخالف هم موانعی بر سر تحقق متعلق اشتیاق و یا ارتباط به وجود می‌آورد. فرستنده عاملی است که موجب می‌شود تا فعلی رخ دهد، یا کسی برای انجام کاری برانگیزد (قائم‌نیا، ۱۳۸۹: ۳۹۰-۳۹۲). در مقابل گیرنده را می‌توان شخص یا اشخاصی در نظر گرفت که در صورت تحقق هدف فاعل در وضعیت جدیدی قرار می‌گیرند.

تحلیل شخصیت‌ها در روایت موسی^(ع) و سامری بیانگر وجود چهار شخصیت است که توالی حوادث داستان را رقم می‌زنند. شخصیت اول حضرت موسی^(ع) است که پیامبری برگزیده از سوی خدا به قوم بنی‌اسرائیل می‌باشد. موسی در این داستان نقش نجات دهنده دارد و شخصیتی است که به سبب کسب رضای خداوند، قوم خود را سریعتر رها کرده و به سمت کوه طور می‌رود. حضرت موسی^(ع) در این داستان شخصیتی محوری است. در مقابل حضرت موسی^(ع)، شخصیت سامری قرار دارد. سامری شخصیتی است که با استفاده از توانایی خود سبب انحراف یک قوم را رقم می‌زند. سامری شخصیت محوری دیگری است که در این روایت وجود دارد. شخصیت دیگر در روایت، هارون برادر موسی می‌باشد. هارون در این داستان شخصیتی است که نقش یاور را دارد. پس از رفتن موسی به طور مسئله هدایت قوم به او سپرده می‌شود. پس از فتنه سامری، او تلاش خود را برای جلوگیری از انحراف قوم انجام می‌دهد؛ اما به سبب ترس اختلاف در قوم، آن‌ها را با انحرافشان رها می‌کند. کنش‌گر دیگر داستان، قوم بنی‌اسرائیل است. طبق سیاق آیات قبل از این داستان، قوم بنی‌اسرائیل پس از رهایی از دست فرعونیان و عبور از دریا در جانب کوه طور مستقر می‌شوند. در بررسی اسلوب روایت بر اساس شخصیت‌های داستان، این نکته حاصل می‌گردد که داستان در دو محور متضاد پی‌ریزی شده است. محور اول با شخصیت محوری حضرت موسی^(ع) آغاز می‌گردد. نبود موسی در میان قوم خود سبب شد سامری زمینه انحراف قوم خود را رقم زند و سپس بازگشتش، زمینه از بین رفتن انحراف شد.



محور دوم روایت، با شخصیت فاعلی سامری شکل می‌گیرد. سامری به عنوان فاعل به‌وسیله ساخت گوساله، زمینه ضلالت قوم را رقم می‌زند. در مقابل موسی به عنوان مخالف به یاری هارون در مقابل این عمل او می‌ایستد.

فرستنده (هوای نفس و شیطان) → گیرنده (بنی‌اسرائیل) → مفعول (گمراهی قوم)
↑
مخالف (موسی و هارون) ← فاعل (سامری) → یاور (گوساله بی‌جان)

۳-۳. زمینه

زمینه داستان، زمان و مکان شکل‌گیری رویدادهای روایت می‌باشد. البته صرفاً نباید زمینه را زمان و مکان روایت دانست؛ بلکه «مشخصه‌های زمینه داستان ممکن است تا حدودی علت یا معلول چگونگی شخصیت‌ها و رفتار آن‌ها باشد» (تولان، ۱۳۸۶: ۱۶۷). بررسی سیاق آیات قبل از بیان روایت مشخص می‌کند که زمان شکل‌گیری روایت پس از نجات قوم بنی‌اسرائیل از دست فرعونیان است (طه: ۷۷-۸۰). پس از انقلاب موسی و نجات بنی‌اسرائیل از دست فرعونیان، زمینه برای تشکیل حکومت دینی فراهم گردید. تشکیل حکومت دینی نیاز به قوانین الهی داشت که حضرت موسی برای دریافت آن قوانین به کوه طور رفت و نبود او، سبب استفاده سامری و انحراف قوم گردید. مکان داستان هم، طبق آیه ۸۰ همین سوره، در کناه کوه طور بوده است.

۴. سطح کلام

در این سطح از تحلیل روایت، شکل بیانی روایت مورد توجه است. این سطح عرصه هنرنمایی، بازنمایی و مفهوم‌سازی داستان توسط راوی بر اساس نگرش‌ها و ایدئولوژی‌های وی است که قصد انتقال آن را به مخاطب دارد. در این سطح از روایت، تحلیل خرد ساختارهای متن در لایه‌های سطحی همچون ساختار واژگانی و نحوی، سرعت گزارش رویدادها، کانون تمرکز روایت و موقعیت راوی نسبت به چگونگی نمایش رویدادها، محور وقوع و نقل روایت مورد توجه است.

۴-۱. لایه واژگانی

مؤلف در هر لحظه از بیان روایت و مخصوصاً برای معرفی شخصیت‌ها یا رویدادها با انتخابی روبه‌رو است که چگونه و با استفاده از چه واژگانی عمل مزبور را بیان یا شخصیت داستان را معرفی کند. بررسی واژگان انتخاب شده می‌تواند برای یک تحلیلگر

از ارزش خاصی برخوردار باشد؛ چرا که اساساً هر انتخابی در رابطه مستقیم با مفهوم نگرش قرار می‌گیرد و نشان از ایدئولوژی انتخاب کننده دارد. در خرد لایه واژگان، ویژگی‌های مختلف واژه از جمله مفهوم واژه‌های به کاررفته، واژه‌های ارزشی، نوع ضماین، استعاره‌های به کاررفته، انواع ارتباط واژگانی از قبیل هم معنایی، شمول معنایی، تضاد معنایی و ... مورد توجه است.

در سطح بیان گفتمانی روایت سامری، دو واژه در ابتدای داستان به چشم می‌خورد که به نوعی می‌توان گفت واژگانی ارزشی و نقشی محوری را در روایت دارند. اولین واژه، واژه «فتنه» در آیه «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» (طه: ۸۵) است.

این واژه از ریشه فتن به معنای امتحان و اختبار است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۳۱۷). واژه محوری دوم، واژه «أَضَلَّهُمُ» است که در همین آیه به کار رفته است. این واژه به معنای عدول از طریق مستقیم و متضاد هدایت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۰۹). دو واژه‌ای که راوی آن‌ها را در ابتدای داستان به کار گرفته و می‌توان گفت جریان روایت حول تبیین مفهوم همین دو واژه می‌گردد. در حقیقت راوی با به‌کارگیری این دو واژه در ابتدای روایت، سعی در مفهوم‌سازی آن‌ها در جریان روایت دارد. ساختن گوساله و انحراف قوم از پرستش خداوند، مفهومی است که راوی در روایت برای واژه «أَضَلَّ» پی می‌گیرد.

ادامه روایت که نیز استفاده از دو واژه «عَضَبَانَ أَسِيفًا» که بیان خشم و ناراحتی موسی است، بیان‌گر شدت زشتی عمل قوم بوده است. راوی، شدت انحراف و زشتی عمل قوم را با این دو واژه به تصویر می‌کشد. غضب، هیجان و جوشش خون قلب برای انتقام (همان: ۶۰۸) و أسف، حزن و غضب با هم می‌باشد (همان: ۷۵). اجتماع این دو حالت در موسی، نشانه ناپسندی وقوع این امر در امت است (ابن‌عاشور، دت: ۱۶/۱۶۴).

واژه دیگری که در این روایت جالب توجه است واژه «بمَلَكْنَا» می‌باشد. مراد از این واژه این است که این عمل با اراده و اختیار ما صورت نگرفت (همان: ۱۶۵). استفاده از واژه «بمَلَكْنَا» این نکته را حاصل می‌کند که این انحراف بر اثر یک جریان‌سازی صورت گرفته بود. جریان‌سازی‌ها می‌تواند یک قوم را حتی بدون اختیار با خود همراه کند.

در آیه «فَأَخْرَجَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ» (طه: ۸۸) واژه «أَخْرَجَ» دلالتی است بر اینکه کیفیت ساختن گوساله، پنهانی و دور از مردم بوده، چون فرموده گوساله‌ای برایشان بیرون آورد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴/۱۹۲) و این نکته این معنا را حاصل می‌کند که اگر سامری راز گوساله خود را فاش می‌کرد هرگز قوم زیر بار

پذیرش آن نمی‌رفتند، و واژه «جسد» به معنای جثه‌ای است که جان نداشته باشد و به هیچ وجه بر بدن جاندار اطلاق نمی‌شود، این نیز دلالت بر این دارد که گوسالۀ مذکور، بی‌جان بوده و در آن هیچ اثری از آثار حیات نبوده است (همان).

نکتۀ دیگر اینکه بسامد واژه سامری در روایت، او را به شخص اول این انحراف بدل می‌نماید. با این وجود نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است این که اگرچه در قسمت‌های مختلف داستان، سامری به عنوان شخص منحرف‌کننده قوم نام برده شده؛ اما در آیه ۸۸، پرده از راز دیگری در این داستان برمی‌دارد. ابتدا فاعل در فعل «فَأُخْرِجَ» یک نفر معرفی می‌شود؛ اما در رابطه با نهادینه کردن این اندیشه انحرافی و گفتمان سازی این اندیشه انحرافی، کنش‌گر آن به صورت جمع و با فعل «قالوا» بیان می‌شود. این نکته می‌تواند تداعی این امر باشد که جریان‌سازی و نهادینه کردن امری، تنها توسط یک نفر صورت نمی‌گیرد؛ هرچند در رأس این جمع باید یک نفر حضور داشته باشد.

۲-۴. بافت درون متنی روایت

منظور از بافت درون‌متنی روایت، ساختار جملات، آیات و ارتباط آن‌ها با یکدیگر در طول روایت است. در این سطح چگونگی به‌کارگیری فاعل، فعل و مفعول مورد تحلیل قرار می‌گیرد. نکته دیگر اینکه در این سطح، ساختار یک جمله به مثابۀ یک انتخاب مورد توجه است. به همین دلیل نیز ساختار یک جمله مشخص از یک متن معین با سایر ساختارهای فرضی که می‌توانست همان معنا را منتقل سازد، مقایسه می‌شود تا تحلیل‌گر از خود سؤال کند که چرا راوی این ساختار مشخص را بر سایر ساختارهای ممکن ترجیح داده است.

در روایت موسی^(ع) و سامری، گفتگو نقش برجسته‌ای داشته و اکثر جملات بر پایه گفتگوهای دو نفره مبتنی است. شروع داستان با گفتگو میان خداوند و موسی است. در ادامه گفتگو میان موسی و قوم شکل می‌گیرد و سپس گفتگو میان هارون و قوم است. روایت در انتها نیز با گفتگو میان موسی و سامری پایان می‌پذیرد. از جمله کارکردهای گفتگو در روایت را می‌توان بازنمایی و ساختن سرشت شخصیت، پیش بردن رویدادهای داستان، وارد کردن حوادث در داستان، ارائه صحنه، انتقال اطلاعات به مخاطب و تقویت راست‌نمایی داستان ذکر نمود (یونسی، ۱۳۸۲: ۳۵۱).

در آیه «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» (طه: ۸۵)، حرف فاء برای تعلیل است و مطلبی را که از مفهوم سیاق بر می‌آید تعلیل می‌کند، زیرا از قول موسی که گفت: «هُمُ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أَتْرَبِي»

فهمیده می‌شود که مردمش در هنگام بیرون آمدنش وضع خوبی داشته‌اند، و پیش‌آمدی که مایه دلواپسی موسی در غیبتش باشد، پیش نیامده بود و چون از ناحیه آنان خاطرش جمع بوده، خطاب شده که خیلی خاطر جمع نباش، ما بعد از آمدنت آنان را آزمودیم، درست از امتحان در نیامدند و گمراه شدند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۹۱/۱۴). و واژه «قَوْمَكَ» با اینکه ممکن بود بفرماید: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّاهُمْ» از باب به‌کار بردن اسم ظاهر در جای ضمیر است، و شاید مراد از آن غیر قوم در آیه قبلی باشد، یعنی مراد از آن در این آیه عموم مردم باشد و مراد از قوم در آیه قبلی آن، هفتاد نفری باشد که برای بردن میقات انتخاب نموده بود (همان).

نکته دیگر اینکه در جمله «أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» ذکر فاعل به صورت اسم ظاهر دو نکته به همراه دارد، اول اینکه با ذکر سامری علت گمراهی را آزمایش قوم نمی‌داند بلکه تأکید بر سامری می‌کند. اگر جمله مجهول به کار برده می‌شد ممکن بود علت گمراهی آزمایش قوم توسط خواننده فهمیده شود. نکته دیگر به کار بردن فاعل معرفه است. این نکته حاصل می‌شود که سامری در قوم و نزد موسی شخصیتی شناخته شده بوده، بنابراین یکی از خواص قوم بوده است. نکته قابل توجه دیگری که در این روایت به چشم می‌خورد این است که در ابتدا شخص خبردهنده که خود قوم موسی را آزموده است مستتر واقع شده است (استفاده از فعل قال در آیه ۸۵). این امر تا پایان داستان ادامه پیدا می‌کند حتی در جایی که هارون قوم را مورد خطاب قرار می‌دهد و آزمایش قوم را مطرح می‌نماید، فاعل، آزمایش مجهول بیان می‌شود (استفاده از واژه مجهول فَتَنْتُمْ). همان طور که ذکر شد در ابتدای آیه نیز شخص خبر دهنده‌ای که قوم را آزموده بود به صورت مستتر ذکر شده بود. در اینجا نیز شخص آزمایش کننده مجهول ذکر شده، به گونه‌ای که راوی همچنان قصد دارد شخصی که قوم را آزموده پنهان بماند.

مورد دیگری که در ساختار جملات قابل توجه است این است که در آیه «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا» (طه: ۸۹)، زمان جمله و افعال ناگهان تغییر می‌یابد. در جملات قبلی فعل ماضی به کار رفته بود ولی در این آیه فعل مضارع است، گویی همین اکنون نیز این ماجرا در حال رخداد است.

۳-۴. محور وقوع و محور نقل

در برخی روایات ممکن است شیوه نقل توالی رخدادها در سطح کلام با ترتیب رخداد آنها در سطح داستان متفاوت باشد. در حقیقت محور وقوع و محور نقل در یک روایت

همسان نباشد. اهمیت بررسی محورهای وقوع در آن است که گاهی راوی با ایجاد گسست زمانی و جابجایی زمانی رویدادها، سعی در برجسته کردن بخش‌هایی از رویداد یا پنهان کردن آن‌ها دارد. در حقیقت راوی برای نیل به اهداف معناسازی و همچنین زیبایی بخشی به روایت چینش رخدادها را براساس رویکرد خود نقل می‌کند.

در داستان سامری نیز می‌توان جابجایی رویدادهای متوالی را در محور نقل مشاهده کرد. در این داستان راوی جریان داستان را از ابتدای رویداد پی نمی‌گیرد. بلکه جریان داستان از وسط داستان و زمانی که جریان انحراف به موسی اطلاع داده می‌شود شروع می‌گردد. این در حالی است که واقعه انحراف قبل از اطلاع به موسی توسط سامری آغاز گردیده بود. چرا داستان از این مرحله آغاز می‌گردد؟ به نظر می‌رسد راوی می‌خواهد ابتدا نقش مفهوم انحراف را برجسته کند. چون در ابتدای داستان مخاطب با مفهومی به نام انحراف مواجه می‌شود که ترغیب می‌شود مفهوم و علت آن را در داستان پیدا کند، در صورتی که اگر این ساختارشکنی رخ نمی‌داد ممکن بود روال طبیعی داستان مخاطب را از آن هدف اصلی دور کند. بنابراین راوی به دنبال القای معنایی فراتر از بیان صرف یک داستان است و به نظر می‌رسد این معنا القای غیرمستقیم مفهوم انحراف در آن بازه زمانی است.

تغییر در محور نقل، بار دیگر با گسست زمانی در روایت اتفاق می‌افتد. پس از آنکه موسی درگیر صحبت با قوم بود، ناگهان برشی زمانی صحنه هارون و هدایت قوم توسط او را به تصویر می‌کشد. گسست زمانی در دل روایت برای برجسته کردن نقش هارون و عمل وی برای جلوگیری از انحراف است. چرا که موسی از عمل هارون ناآگاه بود و راوی ابتدا تلاش هارون برای جلوگیری از انحراف و سپس دوباره محور وقوع و نقل را بیان می‌کند. اگر محور نقل را با آنچه که در محور وقوع رویدادها در سطح داستانی بیان شد به ترتیب مورد مقایسه قرار دهیم، می‌توانیم به نتیجه زیر دست یابیم:

۱۰-۱۱-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱: محور وقوع

۱۰-۹-۸-۳-۲-۶-۷-۵-۴-۱: محورنقل

شماره‌های ۱ تا ۱۱ در محور وقوع، رویدادهایی هستند که به ترتیب در سطح داستان رخ داده است که همان طور که دیده می‌شود در محور نقل توسط راوی جابجا شده‌اند.

۴-۴. کانونی‌سازی و زاویه دید

ژرار ژنت (*G. Genette*) معتقد است در روایت بین دیدن و گفتن تفاوت وجود دارد. ژنت دو عامل کانون‌ساز و روایتگر را در مقابل هم قرار می‌دهد. او با طرح این تقابل سعی کرد از خلط دو مفهوم شیوه روایی و صدای روایی دوری کند که اولی به کانونی‌سازی در روایت و دومی به روایتگری بر می‌گردد (دریر، ۱۳۹۳: ۷۱). بنابراین باید کانون روایت را به معنی بررسی نظرگاهی دانست که داستان از آن روایت می‌شود (تودوروف، ۱۳۸۲: ۶۳). در حقیقت در کانونی‌سازی به این پرسش توجه می‌شود که چه کسی می‌بیند، نه چه کسی نقل می‌کند؟ براساس کانون روایت، صرفاً همان کسی که راوی است لزوماً همان کسی نیست که داستان را می‌بیند. بنابراین در روایت باید میان دو محور روایت و محور تمرکز در کانون فرق گذاشت. ممکن است کسی که حوادث را در کانون تمرکز قرار می‌دهد با راوی یکی باشد و یا متفاوت باشد.

تمرکز در کانون ممکن است نسبت به داستان درونی یا بیرونی باشد. در صورت نخست، کسی که در کانون تمرکز می‌کند، خودش عامل روایت است، ولی در صورت دوم، تنها یک ناظر است (قائم‌نیا، ۱۳۸۹: ۴۰۰).

با نگاهی به داستان سامری این نکته حاصل می‌شود که بیشتر قسمت‌های داستان به حالت گفتگو نقل شده و داستان از چشم‌انداز شخصیت‌ها بیان می‌شود. در حقیقت، کانون‌سازی، درونی است و اطلاعات کنش‌گرها نسبت به حوادث کم می‌باشد.

شروع داستان، پرسش از موسی و علت تعجیل اوست و راوی خود بخشی از کنش‌گران و کانونی‌سازی از دید خود راوی شکل گرفته است. در این آیه روایت به صورت اول شخص است؛ اما از این آیه به بعد ناگهان زاویه دید به بیرون و به نگاه سوم شخص منتقل می‌شود. نکته جالب توجه این است که حتی در آیه ۸۵ که خود راوی کنش‌گری از داستان است و درون روایت حضور دارد، اما کانونی‌سازی از بیرون و با نگاه سوم شخص ایجاد می‌گردد. گویی می‌خواهد این القا را ایجاد کند که راوی و شخصی که اکنون در درون داستان با موسی صحبت می‌کنند دو شخص متفاوت هستند. در ادامه، راوی از داستان خارج می‌شود و داستان با نگاه سوم شخص ادامه پیدا می‌کند.

دوباره در آیه ۸۹، راوی وارد داستان شده و خود ناظری در میان روایت است: «أَفَلَا يَرْؤْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا». در ادامه، داستان دوباره به شکل سابق خود کانونی‌سازی می‌شود و راوی از نگاه بیرونی داستان را تا پایان پیش می‌برد.

بنابراین همان‌طور که بیان شد در دو مرحله، راوی خود وارد داستان می‌شود و بخشی از کنش‌گران قرار می‌گیرد و کانونی‌سازی از دید خود راوی صورت می‌گیرد. مرحله اول جایی است که می‌خواهد خبر فتنه را به موسی بدهد. جایی که باید برای نجات قوم و اهمیت دادن به مفهومی وارد عمل شد و خود، بخشی از روایت گردید. مرحله دوم جایی است که می‌خواهد خط بطلانی بر اندیشه باطل قوم بکشد و با دلیلی منطقی اندیشه انحرافی آنان را باطل کند. راوی خود را شاهی از ماجرا قرار می‌دهد و از نگاه خود بیان می‌کند که آیا نمی‌بینند که نه پاسخی به آنان می‌دهد و نه نفع و ضرری برای آن‌ها دارد. اما در سایر قسمت‌های روایت که به صورت گفتگو می‌باشد کانون روایت، درونی و از دید شخصیت‌های داستان شکل می‌گیرد.

۵. نشانه شناختی لایه‌های درونی

پس از بررسی لایه‌های سطحی، اکنون زمان کنارهم چیدن یافته‌ها برای یافتن گفتمان حاکم در داستان است. این امر از کنار هم قرار دادن نتایج بررسی‌ها در دو سطح داستان و بیان گفتمانی شکل می‌گیرد تا گفتمان حاکم و معانی کلان روایت حاصل شوند. همان‌طور که در سطح داستانی بیان شد، گیرنده این داستان یک شخص نبود، بلکه قومی به نام بنی‌اسرائیل بود. بنابراین داستان وجهه‌ای اجتماعی دارد و معنای حاکم بر داستان جامعه را نشانه می‌رود. در بررسی شخصیت‌های داستان این نکته حاصل شد که انحراف در قوم توسط سامری صورت گرفت. سامری شخصی خارج از فضای قوم نبود، بلکه شخصیتی درونی از دل همان قوم بود. در حقیقت تحلیل شخصیت سامری در روایت این نکته حاصل شد که سامری شخصیتی شناخته شده و از خواص قوم بوده است.

بررسی زمینه داستان این نکته را حاصل نمود که وضعیت قوم، وضعیت تشکیل حکومت دینی است و هنوز قوانین الهی به طور کامل در این قوم شکل نگرفته است. تنها این قوم با انقلابی که شکل داده توانسته از زیر بار ستم و گمراهی رهایی یابد و اکنون به سمت تشکیل حکومتی الهی در حرکت است. فضای حاکم بر داستان، فضای گمراهی و هدایت یک اجتماع است. روایت در دو محور متضاد شکل می‌گیرد. موسی^(ع) به عنوان فاعل هدایت کننده و سامری به عنوان فاعل گمراهی. در حقیقت روایت دو جریان حق و باطل را پی می‌گیرد. موسی و هارون، رهبران جریان حق و سامری، رهبر جریان باطل که در نهایت روایت با پیروزی جریان حق پایان می‌یابد.

در بررسی لایه واژگانی این نکته حاصل شد که انحراف در این قوم را یک نفر کلید زد ولی گفتمان‌سازی این انحراف در قوم توسط یک نفر نبود و افراد دیگری در آن شکل داشتند. بنابراین انحراف در اجتماع اگرچه توسط یک نفر شکل می‌گیرد ولی برای تبدیل شدن به باور عمومی یک جمعیتی در آن باید حضور داشته باشند و نقش بازی کنند. این جریان‌سازی‌ها سبب می‌شود حتی یک قوم را بدون اختیار با خود همراه کند: «قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا» (طه: ۸۷)؛ اما آنچه که در این جریان‌سازی سبب نجات می‌گردد، بصیرت و فهم عمیق است «أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَ لَا نَفْعًا» (طه: ۸۹).

۶. تحلیل لایه‌های بیرونی (توصیف بافت موقعیت در زمان نقل)

تحلیل بافت موقعیتی زمان نقل که شامل زمان، مکان و مخاطب آن می‌شود، زمینه انتخاب صحنه‌ها توسط راوی را فراهم می‌سازد. این لایه شامل ساختارهای کلانی است که در رابطه متقابل با مشخصه‌های متنی قرار دارند. ساختارهای کلانی چون ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در این سطح از تحلیل در رابطه متقابل با مشخصه‌های درونی و بیرونی (عینی) متن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سوره مبارکه طه، چهل و پنجمین سوره است که بعد از سوره مریم در مکه نازل شد و می‌توان گفت که حدود سال پنجم بعثت نازل شده است (قرشی، ۱۳۷۷: ۳۶۵/۶). پس از آن که اشراف مشرک قریش دیدند نمی‌توانند به هیچ صورت جلوی نشر اسلام را بگیرند و با توجه به حامیان رسول خدا قادر به آسیب رساندن به ایشان نیستند، شروع به آزار و اذیت تازه‌مسلمانان کردند. هر قبیله مسئولیت آزار و اذیت مسلمانان خود را به عهده گرفت (ابن هشام، د.ت: ۳۱۷/۱). آزار و اذیت مشرکان به مرور افزایش یافت. در این حالت پیامبر دستور هجرت به حبشه را صادر کردند (کاتب واقدی، ۱۳۷۴: ۱۹۰/۱). هجرت به حبشه در سال پنجم بعثت صورت گرفت و در آن هشتاد نفر هجرت کردند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۶۵۵/۲).

بت‌پرستی در مکه رواج داشت؛ به عنوان نمونه نقل شده است که قبیله قریش و عرب، همگی بت «منات» را بزرگ می‌داشتند، و در پیرامونش قربانی می‌کردند و این بزرگداشت همچنان بود تا پیامبر ص در سال هشتم هجری از مدینه بیرون رفت و چون چهار شب راه پیمود، «علی» را بسوی او (منات) گسیل فرمود تا نگون‌سارش ساخت (کلبی، ۱۳۶۴: ۱۵).

بنابراین زمان نقل روایت در فضایی است که جریان جدیدی در فضای انحرافی مکه شکل گرفته است. جریان حقی به نام اسلام در میان فضای مکه که بت پرستی در آن رواج دارد. مسلمانان در این فضا تحت فشار ظلم و ستم هستند و تصمیم به مهاجرت و رهایی از جریان باطل دارند. جریان اسلامی هنوز به یک جامعه تبدیل نشده و فعلاً شامل گروهی از افراد می باشد و در حال دریافت دستورات الهی است.

۷. تحلیل در زمانی گفتمان روایت

لوی استروس (*Levi Strauss*) معتقد است مهم ترین کارکرد قصه، نقشی است که در فرهنگ بر عهده دارد. استروس بررسی کارکردهای روایتی را به خودی خود بی ارزش نمی داند، بلکه مطرح می سازد که بررسی شکل، تنها آغاز فرایند تحلیل ادبیات است (میرفخرایی، ۱۳۸۳: ۹۱). فضا سازی های فرهنگی و اجتماعی از جمله اموری است که یک مؤلف از بیان یک روایت در یک زمان خاص به دنبال آن می باشد.

تحلیل در این سطح به دنبال دلیل انتخاب صحنه ها و اجزای داستانی است که در یک روایت ضمیمه شده اند. انتخاب را در دو سطح می توان پیگیری کرد. در سطح اول دلیل انتخاب را باید در نگرش ها و ایدئولوژی ها، ساختار اجتماعی و فرهنگی حاکم بر مؤلف پیگیری کرد؛ اما سطح دوم به دنبال دلیلی برای ارتباط زمانی روایت و زمان نقل است. در حقیقت در این سطح، دلیل انتخاب این روایت ارتباطی است که مؤلف میان زمان روایت و زمان نقل برقرار می کند. کاوش در بافت موقعیتی زمان نقل و نگرشی توصیفی بر آن، می تواند زمینه را برای فهم معانی عمیق و جهان شمول روایت که از سوی راوی دنبال می گردند، باز کند.

به نظر می رسد تحلیل روایت موسی و سامری این نکته را حاصل می کند که هدف راوی از نقل این داستان، پیگیری کارکردی تقابلی است. روایت در مقابل گفتمان مشرکان مکه و پرستش بت، حالتی انقباضی به خود می گیرد. در حقیقت گوساله سامری نماد بت پرستی است؛ امری که در روایت، بزرگترین انحراف تلقی می شود. رد دلایل بت پرستی در مکه با دلایل عقلانی ذکر شده در روایت مانند آیه ۸۹ «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا» یکی از اهداف اساسی نقل این روایت است. شاید اکنون بهتر بتوان متوجه شد که چرا در این آیه ناگهان زمان گذشته به زمان حال منتقل می شود. در حقیقت راوی به شیوه ای غیر مستقیم مبانی باطل بت پرستی در مکه را مورد خطاب قرار می دهد. همچنین راوی با بیان این روایت به گروه مسلمانان

می‌فهماند که در پرستش خداوند ثابت قدم باشند و همانند پیروان موسی در داستان سامری دچار انحراف نگردند. همان‌طور که در تحلیل سیاق‌متنی بیان شد این روایت تجربه‌ای است برای تازه‌مسلمان‌ها که از این روایت درس بگیرند؛ اما روایت در لایه‌های پنهان خود مفهوم دیگری را نیز دنبال می‌کند و آن هشدار خطر انحراف بزرگ از دل خود جریان حق توسط خواص است. در حقیقت این هشدار به تازه‌مسلمان شده است که خطر اصلی از غیر مسلمانان نیست، بلکه باید مراقب جریانی انحرافی از درون خود باشند که ممکن است زمینه انحراف و بت‌پرستی مجدد آن‌ها را فراهم سازد، همان‌طور که در روایت، سامری به عنوان یکی از خواص قوم از درون قوم سبب انحراف بنی‌اسرائیل شد. بنابراین در لایه آشکار، راوی به دنبال نفی بت‌پرستی و اثبات پرستش خداست و در لایه زیرین به دنبال تشویق برای رهایی از ظلم و مراقبت از جریان انحرافی در داخل است.

۸- نتیجه

۱. بررسی لایه‌های سطحی و بالایی روایت همچون بررسی شخصیت‌های داستان، ساختار جملات و ... که از کنار هم قرار گرفتن دو سطح داستان و بیان گفتمانی شکل می‌گیرد این نکته را حاصل می‌نماید که روایت در سطوح معنایی خود جنبه‌ای اجتماعی دارد و هدف روایت نجات جوامع دینی از انحراف از گفتمان خداپرستی است. تحلیل شخصیت‌های روایت موسی و سامری در سطح داستانی این نکته را حاصل می‌نماید که روایت در دو محور متضاد شکل گرفته است. از سویی سامری برای انحراف قوم و از سوی دیگر موسی^ع در پی نجات قوم است. تحلیل واژگانی و ساختار جملات نیز بیانگر آن است که راوی با به کارگیری واژگان ارزشی (همچون اضل) و تغییر در زمان افعال از گذشته به حال سعی دارد به صورت غیرمستقیم در لایه‌های معنایی دلایل بت‌پرستی در زمان نقل را باطل و خط بطلانی بر این جریان فکری بکشد.
۲. تحلیل در زمانی روایت و فضای نزول آن حکایت از آن دارد که هدف راوی از نقل این داستان، پیگیری کارکردی تقابلی است. روایت در مقابل گفتمان مشرکان مکه و پرستش بت، حالتی انقباضی به خود می‌گیرد. در حقیقت گوساله سامری نماد بت‌پرستی است؛ امری که در روایت، بزرگترین انحراف تلقی می‌شود.

۳. تحلیل سطوح بالایی روایت و ارتباط آن با فضای نزول کارکرد اجتماعی دیگری را نیز برای روایت روشن می‌سازد و آن هشدار خطر انحراف جریان نوظهور اسلام از درون توسط خواص (همچون سامری) است.

منابع

- ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسة التاریخ، د.ت.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، الطبعة الثالثة، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴.
- ابن هشام، عبدالملک، *سیرة النبویة*، بیروت، دارالمعرفة، د.ت.
- احمدی، بابک، *ساختار و تأویل متن*، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- انوشه، حسن، *دانشنامه ادب فارسی*، چاپ دوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.
- پراپ، ولادیمیر، *ریخت‌شناسی قصه*، ترجمه مدیا کاشیگر، تهران، نشر روز، ۱۳۶۸.
- تودورف، تزوتان، *بوطیقای ساختارگرا*، ترجمه محمد نبوی، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۲.
- _____، *بوطیقای نشر؛ پژوهش‌هایی نو درباره حکایت*، ترجمه انوشیروان گنجی‌پور، تهران، نشر نی، ۱۳۸۸.
- تولان، مایکل، *روایت‌شناسی*، ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران، سمت، ۱۳۸۶.
- حری، ابوالفضل، «*احسن القصص: رویکرد روایت شناختی به قصص قرآنی*»، *نقد ادبی*، دوره ۱، ش ۲، صص ۱۲۲-۸۳، ۱۳۸۷.
- حیدری، مرتضی، «*ریخت‌شناسی قصه حضرت یوسف در ترجمه تفسیر طبری*»، *زبان و ادبیات فارسی*، ش ۷۹، صص ۱۶۸-۱۴۱، ۱۳۹۴.
- درپر، مریم، «*لایه‌های مورد بررسی در سبک‌شناسی انتقادی داستان و رمان*»، *جستارهای زبانی*، ش ۵، صص ۹۴-۶۵، ۱۳۹۳.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۲.
- رجبی، زهرا، «*تحلیل کانون روایت در روایت یوسف در قرآن بر اساس نظریه ژنت*»، *پژوهش‌های ادبی*، ش ۴۲، صص ۸۲-۳۳، ۱۳۹۲.
- طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷.
- عمید، حسن، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، راه رشد، ۱۳۸۹.
- قائمی‌نیا، علیرضا، *بیولوژی نص*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
- قرشی، سید علی‌اکبر، *تفسیر احسن الحدیث*، چاپ سوم، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷.
- کلبی، هاشم بن محمد، *الأصنام*، چاپ دوم، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴.
- کاتب واقدی، محمد بن سعد، *طبقات الکبری*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.

- لوته، یاکوب، مقدمه‌ای بر روایت در ادبیات و سینما، ترجمه امید نیک‌فرجام، چاپ دوم، تهران، مینوی خرد، ۱۳۸۸.
- مارتین، والاس، نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهباز، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۲.
- معین، محمد، فرهنگ معین، چاپ دوم، تهران، آدنا، ۱۳۸۱.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۴.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
- میرفخرایی، تژا، فرآیند تحلیل گفتمان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۸۳.
- یعقوبی، رؤیا، «روایت‌شناسی و تفاوت میان داستان و گفتمان»، جستارهای زبانی، ش ۱۳، صص ۳۱۳-۲۸۹، ۱۳۹۱.
- یوسف‌زاده، غلامرضا، سطوح روایت در قصه‌های قرآن، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۲.
- یونسی، ابراهیم، هنر داستان‌نویسی، تهران، نگاه، ۱۳۸۲.